

### گفت و گو



فاروق مظلومی

نادره حکیم الهی مثل هنرش خالص و خلاصه است و هنر هیچ گونه نمایشی در رفتار و پوشش او ندارد. هنر برایش حقیقت است نه واقعیت که وابسته به زمان و مکان و تصمیم باشد. سنگ‌ها را دوست دارد و درخت‌ها را می‌فهمد. کوه بزرگی است که از فرهاد تقدیر تیشه‌های زیادی خورده و درخت بزرگی که سایه پخیل نداشته است و گل‌های کوچک زیادی در سایه‌اش رشد کرده‌اند. او اخیراً در رشت (خشکه اسطبلخ) فعالیت‌های حرفه‌ای خود را دنبال می‌کند. با او در فضای جدید کارهایش گفت‌وگویی کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

■ سلام و سپاس که این گفت‌وگو را پذیرفتید. از خودتان و هر چیزی که دلخواهتان است بگویید.

من نادره حکیم الهی خوش‌حالم از جایی که هستم و از خانواده‌ای هستم که هنر و فرهنگ و غذه اصلی شان بوده حتی زمانی که هنر محل و مجال حضور نداشته است. من چهارخواهر و یک برادر دارم که آدم‌های موفقی هستند. من و خواهرم به هنر علاقه‌مند بودیم. هر دو هنر را به شکل حرفه‌ای دنبال کردیم. خواهرم به موسیقی روی آورد و من به

باز شده بود.

■ منظورتان دفرماسیون بعد از قالب‌گیری است؟

بله. از میهمانم خواهش کردم یک بسته گل برای من بیاورد. و همان بسته گل مرا به خاک وابسته کرد. (با خنده) شاید هم به خاک سیاه نشاند.

■ البته این خاک سیاه آدم را رو سفید می‌کند. من بدون آموزش یک سر کوچک درست کردم و بعدها که مجسمه‌ساز شدم سرددی‌های کوچکی با نام رؤیاییان ساختم.

## گفت‌وگو با نادره حکیم الهی حکمکار و نقاش

# من از درون ناچار شدم

حجم، مثل همه بچه‌ها نقاشی می‌کردم اما نخستین بازخورد نقاشی‌های من جالب بود، خواهر بزرگم می‌گفت: نادره زیزه‌ای می‌کشد که اول آدم نمی‌داند چه چیزی است اما بعد متوجه می‌شود که چه اتفاقی افتاده است. هنر تا سال‌ها بعد برای من موضوعی جدی نبود. اما همیشه دست‌های من هوبیتی جدا از تمام بدنم داشتند. بهترین بافتنی‌ها، آشنیزی لیدیز و شاگرد اولی در کلاس‌های هنرهای دستی، محصول جدایی دست‌های من از خودم بود. تا اینکه سی سال پیش مستندی در تلویزیون دیدم که روحم را تسخیر کرد و امانم را برید و من در عالم سادی بی‌امان شدم. مردی در برهوت کویر روی برگ‌های خرما نشسته بود و سفالگری می‌کرد و من با چرخ سفالش چرخیدم. انگار روح من در دست‌هایش بود. احساس غریبی داشتم. در دست‌هایم نیازی را احساس می‌کردم. این هم گذشت. و من همچنان زن خانه‌داری بودم که دوتا بچه داشت و از صبح تا شب دغدغه‌ای غیر از راحتی بچه‌هایم نداشتیم. همیشه سعی می‌کردم اعتماد به نفس بچه‌ها را بالا ببرم. اما دیدار چرخ سفال و حصیر خرما روی روح و روانم سنگینی می‌کرد. رؤیاهای انسان، آدم‌های لازم را سر راه قرار می‌دهند کافی است فقط خوب ببینیم. روزی با خاتمی آشنا شدم که با دوستش به کارگاه سفال می‌رفت و تعریف کرد که جایی می‌رود که با گل کار می‌کنند. سال ۷۴ بود و دوباره چرخ مرد سفالگر در سرم می‌چرخید. فهمیدم ماده‌ای به نام سیلیکون است که بعد از قالب‌گیری می‌توان آن را کشید و از کار جدا کرد. این برای من کم از جادوگری نداشت. پنجره‌ای روی به رؤیاهایم

■ به نظر شما کدام ماده، وسعت بیشتری را درون خود دارد؟

آب. کارهایی دیده‌ام که آب و نور در آنها ضروری جدی دارند. از نظر بصری هر ماده‌ای که حرکتی ایجاد کند وسعت دارد. ■ کدام ماده درهم تنیدگی بیشتری دارد؟ سنگ یا چوب یا پوکسی یا هنر؟

سنگ پیوسته‌تر از هر چیز دیگری است. ■ در کارهایتان مجسمه‌هایی با ابعاد مختلف وجود دارد. اما ظاهراً مجسمه‌های کوچک

علاقه‌مندی اصلی تان است؟ من حجم دلخواهم حجمی است که در دستم جا شود تا انگشتمان تسلط بیشتری می‌کند. شماره حاج مهری سفالگر و مرحوم فیاض را پیدا کردم و چرخ سفالگری من با کلاس‌های حاج مهری چرخید.

■ شما از مواد سفالگری و حجم سازی، ماده دلخواهی دارید؟ من سنگ تراشدم و اوایل فکر می‌کردم سنگ را بیشتر دوست دارم. سنگ مجال خروج ذهن از کار را نمی‌دهد. ابزار سنگ تراشی خیلی خطرناک است و اگر در لحظه کنار سنگ حضور نداشته باشید اتفاق لازم نمی‌افتد. الان تعصب خاصی روی هیچ ماده‌ای ندارم نقاشی هم می‌کنم. دو سال نزد آیدین آغداشلو اصول اولیه طراحی و نقاشی را آموزش دیده‌ام. این به قبل از اقامت ما در آلمان به خاطر شغل همسرم برمی‌گردد.

حالا با مدیوم حجم با مواد مختلفی مانند فایرگلس، برنز، آهن، و... کار می‌کنم. ترجیح می‌دهم به همه مواد دست بزنم و با هر ماده‌ای که همخوانی بهتری با اندازه و مفهوم ایده تناسب دارد کار کنم. ■ به نظر شما کدام ماده، وسعت بیشتری را درون خود دارد؟

آب. کارهایی دیده‌ام که آب و نور در آنها ضروری جدی دارند. از نظر بصری هر ماده‌ای که حرکتی ایجاد کند وسعت دارد. ■ کدام ماده درهم تنیدگی بیشتری دارد؟ سنگ یا چوب یا پوکسی یا هنر؟

حجم لازم و ملزوم همدیگرند یا اصلاً دانش ضروری است؟

اول باید حس و خلاقیت تقویت شود. من رفتم ارتیش پیش آقای حشمت و او گفت چقدر خوب که شما آکادمیک کار نمی‌کنید. نگاه آکادمیک به هنر، اثر و دست‌را خشک می‌کند.

■ منظورتان این است که جریان منطقی در کار بیشتر یک نگاه صنعتی به کار است تا هنری؟ بله، درست و غلط بودن کار را مصنوعی مجسمه‌ها بیشتر محصول تکنیک است. این اتودها را دوست دارم و حتی زمانی که پول لازم داشتم آنها را نفروختم. رو به من - کادو هم نمی‌دهم.

■ احجام بزرگ شما - غیر از تیشه‌سازی‌ها - که عموماً به هیچ‌یک از این‌ها ربطی ندارند و فقط یک انسان هستند به نحوی اسطوره زدایی می‌کنند و تطابقی با هنر پرفرمنس دارند که پیکر انسان عادی را هم مقدس می‌شمارد. البته منظورم از اسطوره زدایی، تخریب یا بمب گذاریست زیر تاریخ به شیوه بعضی سریال‌ها نیست بلکه موضوع «این مانی» است.

■ شما در کارهایتان به وضوح می‌گویید که این انسان عادی هم، همان پیکر مقدس است. این موضوع با پشتوانه تفکر خاصی صورت گرفته است یا فقط یک اتفاق عزیز است؟

در واقع فکر می‌کنم انسان و حالات انسانی که او را به کمال راهنمایی می‌کند و پیچ و خم‌های این راه آن اتفاق عزیز است پیکر انسان با احساسی را بر دوش می‌کشد که هیچ فرم دیگری نمی‌تواند به اندازه آن تفسیرگرش باشد.

■ ارتباط شما با آثار تان بیشتر کنش و واکنش حسی است. به نظر شما دانش و اجرا در کار هنر نیست. سؤال پاسخ‌دهم و متأسفانه من هم ابهتی را که بتواند شأن، شکوه و مقام کسی را که در راه اعتقاد و وطنش جان خود را در دست گرفته در این کار نمی‌بینم و در کل معتقدم یک اثر خوب و تأمل برانگیز در سطح شهر بهتر از صد اثر بدون فکر و صرفاً به منظور درآمدزایی کار می‌کند. شهرها نیازمند کارهایی هستند که متضمن بالابردن مفاهیم فرهنگی، ساختارهای زیبایی‌شناسانه و ایجادکننده آرامش باشند. متأسفانه متولیان امر به این مسئله توجه چندانی ندارند و این‌ها باعث می‌شود ما هرروز شاهد کارهایی ضعیف‌تر از قبل باشیم.

■ دلیل مهاجرت احترام برانگیز از تهران به رشت برای شما چه بود، با اینکه تهرانی هستید و خانواده و دوستان تان در تهران هستند؟ من تهرانی نیستم. شیراز ام. در ۱۲ سالگی بعد از فوت پدرم در تهران ریشه دواندم. کندن این ریشه‌ها اصلاً آسان نبود اما ما همه مسافریم

■ پس معتقدید هیچ‌کس با تحصیلات هنرمند نمی‌شود و هیچ هنرمندی هم بی‌نیاز از دانش هنری نیست.

■ شما دغدغه انسان دارید؟ به خاطر حضور پررنگ انسان در کارهایتان می‌گویم. دغدغه من حالات انسانی است. ■ متوجه نمی‌شوم، یعنی فیکور انسان برای شما یک آبجکت است برای بیان یک موضوع است؟ فیکور نخستین بیان انسانی است به همین دلیل فیکوراتیو کار می‌کنم.

■ کارهای شما بسیار خلاصه و آبسره است و با وجود این نقاش به واسطه رنگ پس زمینه دوم، فضا و رنگ‌های سرد و سنگین و خفگان آور به کار رفته در تابلو، از سطح هیجان‌ات منتزای‌های درونی کامسته و دیگر از حادثه قریب الوقوع تولد نشانی ندارند؛ بلکه متضمن رنج روان پریشانه‌ای هستند که حتی مابقی رنج‌ها چون کوری را به حاشیه رانده و حیوان را در لختی و سرگشگی درون به حال خود وا گذاشته است. درون است؛ دیگر چشم بازتاب دهنده احساسات درون است؛ لیکن فقدان چشم در این تابلو مانع از برونی شدن احساسات پرنده می‌گردد.

با وجود این نقاش به واسطه رنگ پس زمینه دوم، فضا و رنگ‌های سرد و سنگین و خفگان آور به کار رفته در تابلو، از سطح هیجان‌ات منتزای‌های درونی کامسته و دیگر از حادثه قریب الوقوع تولد نشانی ندارند؛ بلکه متضمن رنج روان پریشانه‌ای هستند که حتی مابقی رنج‌ها چون کوری را به حاشیه رانده و حیوان را در لختی و سرگشگی درون به حال خود وا گذاشته است. درون است؛ لیکن فقدان چشم در این تابلو مانع از برونی شدن احساسات پرنده می‌گردد.

قطاری هستیم که سوزنیان مسپرش را عوض می‌کند و در مورد من درست عوض کرد. تهران آدم را خسته می‌کند و خستگی برای هنر، سم است. در ضمن من در تهران کارگامم را از دست داده بودم. یقین دارم که هرگز از رشت به تهران برنمی‌گردم.

■ شما در رشت اکنون هنرهای تجسمی تأسیس کرده اید و به آموزش هنرجویانتان مشغولید. این آموزش رسالت است یا جنبه کاری دارد؟ این منطقه از نظر فرم و حجم بسیار غنی ولی از نظر مدرس حجم خیلی فقیر است و من احساس وظیفه کردم.

■ برای کارهای آینده‌تان مسیر و کانسپت خاصی متصور هستید؟ نه. من حتی به پایان این گفت‌وگو هم مطمئن نیستم.

■ نه مطمئن باشید من و شما هم نباشیم دوستانم در روزنامه مصاحبه را ادامه می‌دهند. فارغ از شوخی، اوضاع صنفی هنرهای تجسمی بسیار بی‌سامان شده است. طمع و ناآگاهی خیلی از گلاری دارها و ذائقه‌نازل و مبتذل افرادی که هنر را بخشی از دکوراسیون خانه



عکس: ایران‌راهنی

می‌داند، برای هنرهای تجسمی سمت و سو تعیین می‌کند. حراج‌های مشکوک و قیمت‌های مشکوک‌تر، مخاحب را به اصل هنر مشکوک کرده است. نظر شما چیست؟ قبلاً با هم صحبت داشته‌ایم که مفهوم زدایی از هنر به معنی ارائه کار بی‌مفهوم نیست زمانی شهراب سپهری مد می‌شد و زمانی لینگن مد شد.

■ زمانی فیلم‌ها و سریال‌هایی که با فرصت طلبی و پرداختن به مثلث‌های عاشقانه کنجکاوی‌های ممنوع را ارضای می‌کنند و از این دیگر از مضامین پول در می‌آورند. البته منظورم شهرزاد نیست. اصلاً.

■ - بلا تکلیف می‌خندد و ادامه می‌دهد: امروز هم مجسمه‌سازی و نقاشی مد شده است و دیوارهای خانه‌ها خالی است.

■ البته منظورتان دیوار خانه روزنامه نگارها نیست که بایک نسخه روزنامه پوشانده می‌شود. احتمالاً به دیوارهای سالن‌های بزرگی اشاره می‌کنید که معماری زرد و براق با سبک رانتیسم و اکتالیسیسم - انگلیسی اختلاسیسم - دارند.

(می‌خندد) بله قشز حمتکش سفره‌شان را پر کنند هنر کرده‌اند.

■ بله با دیوار خالی می‌شود زندگی کرد یا حداقل از بجه ات بخواهی با مسدود رنگی‌هایش یک نقاشی خالص بکشد اما سفره خالی غرور آدم را می‌خورد و اما آخرین کلام، خانم حکیم الهی من معتقدم هنر «خودمعرف» است و نیازی به تعریف ندارد اما رجوع به هنر تعریف و دلیل دارد. شما چرا سر از این کاروان بی‌مقصد در آوردید.

من از درون ناچار شدم.

شهرها نیازمند کارهایی هستند که متضمن بالابردن مفاهیم فرهنگی، زیبایی‌شناسانه و ایجادکننده آرامش باشند. متأسفانه متولیان امر به این مسئله توجه چندانی ندارند و این‌ها باعث می‌شود ما هرروز شاهد کارهایی ضعیف‌تر از قبل باشیم.



اثری از بهمن محمص

بیکره‌های عضلانی اغراق شده نیز هستیم که می‌تواند تعبیری از تروما و برانگیختگی روانی نیرومندی باشد که جسمانیت آنها را تحت الشعاع قرار می‌دهد. چنان که پرنده در چنین هیبت بزرگ و عضلانی به مثابه انسان دردمندی است که در کنکاش بدن نیروهای غالب، جسمانیته جدید و راز آمیز به خود یافته است. فریاد، شیوهای از منازعه میان نیروهای متناقض در انسان را به عنوان سمپتوم هیستریک اطلاق می‌کند که بویژه در آثار فرانسس بیکن که بدن در تناسب میان این نیروها، مبهم و درهم پیچیده می‌گردد؛ نمودی آشکار دارد و اکنون چه با مهم‌ترین تشابه میان آثار او و محمص دقیقاً ثبت و ترسیم وقوع همان لحظه خاص هیستریک بر بدن باشد که در آثار فرانسس بیکن به صورت قائم منقبض بدن نشانده است و در آثار محمص، به صورت بدن عضلانی چقر و بیش از حد حیوانی، عمدتاً با سر کوچک و فاقد هر نوع سیمایی حاکی از فلاکت ذهن، مشهود است.

■ درباره تندیس برنزی پرسوناژ محمص که به واسطه ویژگی‌های مستعد و درون داشتی خود، یک مجسمه ساز است؛ هنر خود را با خصایصی از اجزای پرتکاپوی بیکره‌های هنری «مورا» و تبره‌های نامدین سوارکارهای «ماریانو مارینی» در هم آمیخته و اهمیت خود را در تعالی بخشی زبان هنری و ارتقای مفاهیم نوستالژیک و دراماتیک آن به کار می‌گیرد. در این میان، پرسوناژ که با رقم نیم میلیارد تومان در هفتمین حراج تهران به فروش رسید یکی دیگر از آثار بهمن محمص است که کنایه



اثری از بهمن محمص

www.iran-newspaper.com